

«هر عصری را مشکلی است، و هر فردی را  
آرزویی. درمانی را که دنیا برای دردهای امروز  
خود نیاز دارد هرگز نمی تواند مانند درمانی باشد  
که برای عصری بعد مورد نیاز خواهد بود.»  
حضرت بهاءالله

## لیبرال دموکراسی غربی به عنوان نظم نوین جهانی؟<sup>۱</sup>

در عصری که در آن وابستگی متقابل رو به  
افزایش است، دکتر مایکل کارلبرگ می پرسد آیا  
مدل دموکراسی غربی راه طبیعی و اجتناب ناپذیر  
برای سازمان دهی جوامع آزاد و روشنفکر است.

پیروزی نظم اجتماعی غربی در دهه های آخرفقرن بیستم به شکلی وسیع اعلام گردید. «پایان  
ایدئولوژی» اعلان شد و دوره ای از رفاه و خوشبختی جهانی، که به وسیله دو نیروی توأم سرمایه  
داری جهانی بازارآزاد و لیبرال دموکراسی به جلو رانده می شود، پیش بینی شد.<sup>۲</sup> در سال های بعد، خلأ  
باقی مانده از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به همراه بحران های جدید ناشی از «برخورد مشهود  
تمدن ها»<sup>۳</sup>، حامیان سرمایه داری بازارآزاد و لیبرال دموکراسی غربی را بر آن داشت که تلاش  
هایشان را برای صادر کردن و تحمیل نمودن این مدل ها در سراسر دنیا در دول کمونیستی سابق،  
ملل مسلمان، و جاهای دیگر افزایش دهند.

تا این تاریخ، جنبه سرمایه داری جهانی بازارآزاد موضوع بحث و نقد قابل توجهی در  
نشریات عمومی و دانشگاهی هر دو بوده است.<sup>۴</sup> این جنبه همچنین باعث ایجاد شبکه ای از سازمان

های جهانی عدالت و فعالانی شده است که به طور مداوم از طریق تدابیر گوناگون، شامل اعتراضات عام و سازمان دهی اینترنتی، بیشتر مطرح و مورد توجه واقع شده اند. نگرانی های ایجاد شده در این مورد عبارتند از: ازدیاد فاصله و اختلاف جهانی فقر و ثروت، فقدان استانداردهای محیطی و کاروساز و کارهای اجرا در بازار جهانی، فشارهای مخرب احتکار پول و فرار سرمایه ملی، قدرت شرکت های چندملیتی که به شکلی وسیع و بی قاعده آشکار گردیده، وضعیت غیردموکراتیک مؤسسات مالی جهانی و سازمان های تجاری، و بسیاری موارد دیگر.

عمدتاً، این انتقادات در خصوص طرح سرمایه داری جهانی بازار آزاد، مکرراً از جانب خود نویسندگان و فعالان در داخل جهان غرب نشأت گرفته است. با این حال در خصوص طرح صدور دموکراسی غربی، وضعیتی مشابه مورد فوق را نمی توان قائل شد. هنوز عموماً در سراسر غرب، چنین فرض می شود که مدل دموکراسی غربی راه طبیعی و اجتناب ناپذیر برای سازماندهی جوامع آزاد و روشنفکر می باشد.

اما چشم انداز و نظریات جایگزین دیگری وجود دارد. آیا می توان گفت، در عصری که وابستگی متقابل جهانی رو به ازدیاد است، لیبرال دموکراسی غرب — یا آنچه که دقیق ترمی توان آن را دموکراسی رقابتی خوانند — قدیمی و دمده، ناعادلانه، و غیرمقاوم شده است؟<sup>۵</sup> [حضرت] بهاءالله [بنیانگذار دین بهائی] بیان فرمودند، «آثار هرج و مرج مشاهده می شود؛ چه که اسبابی که حال موجود است، به نظر موافق نمی آید».<sup>۶</sup>

## دموکراسی رقابتی

لیبرال دموکراسی غرب در هسته اصلی خود، بر این اساس مستقر است که حاکمیت دموکراتیک مستلزم رقابت اشخاص و گروه ها برای قدرت سیاسی است. مشخص ترین شکلی که این به خود می گیرد، نظام حزبی است. همچنین رقابت حزبی بدون احزاب رسمی سیاسی در بسیاری از انتخابات محلی، و نیز وقتی که نامزدهای مستقل در انتخابات استانی (یا ایالتی) کاندید می شوند، اتفاق می افتد. با این حال، در همه این موارد، ساختار زیرین رقابتی یکسان است، و همین ساختار زیرین است که قدیمی و دمده، ناعادلانه، و غیرقابل تحمل شده است.

این دموکراسی رقابتی مقبول، نمودار دست آورد تاریخی مهم و ارزشمندی است. این دموکراسی شکل عادلانه تری از حاکمیت را بالنسبه به حاکمیت اشرافی و استبدادی، یا شکل های کشیشی حکمرانی که به طور کلی جایگزینشان شده، اثبات کرده است؛ همچنین سازگاری معقولی را با شرایط اجتماعی و بوم شناسانه شایع در زمان ظهورش نشان می دهد. اما رقابت سیاسی در نظریه و عمل، در همان اولین روزهای انقلاب صنعتی غرب، هنگامی که جمعیت های بشری هنوز بالنسبه

کم و جدا از هم بودند، آشکار گردید. این دموکراسی مقدم بود بر: اختراع الکتریسیته، موتور با احتراق درونی، سفر هوایی، رسانه های تصویری و شنیداری، کامپیوتر، اینترنت، سلاح های کشتار جمعی، میل و اشتیاق به مصرف زیاد (مصرف گرایی)، و سرمایه داری جهانی بازار آزاد. در سه قرن گذشته، توفیق ما به عنوان نوع بشر، شرایط زندگی ما را از راه های فوق و سایر طرق دگرگون کرده است.

به دلایلی که در اینجا مورد بررسی قرار خواهد گرفت، به نظر می رسد دموکراسی های رقابتی در رو به رو شدن با این واقعیت های جدید، ناکارآمد هستند. با وجود این جمعیت های غربی از همه جهات در حالتی از انکار واقعیت در خصوص دمه بودن سرشت نظام های رقابتی سیاسی به سر می برند. وقتی نگرانی ها درباره وضعیت این سیستم ها زیاد می شود آنها تمایل دارند بر جنبه های سطحی متمرکز شوند تا علل ساختاری زیرین آنها. به عنوان مثال در بسیاری از کشورهای غربی معمول شده است که از جنبه منفی لفاظی های متعصبانه سیاسی شکایت کنند. بعضی مفسران اظهار می دارند مباحثه سیاسی از سقوط ادب و نزاکت و ازدیاد ضعف در شجاعت معنوی و اخلاقی رنج می برد. در نتیجه، سیاستمداران در دامی گرفتار شده اند و نمی توانند امور پیچیده ای را که پیش روی آنهاست اداره نمایند.<sup>۷</sup> حتی بسیاری سیاستمداران منتخب این نگرانی ها را ابراز می دارند. در مجموعه ای از مقالات نوشته شده توسط سناتورهای بازنشسته آمریکا در اواخر قرن بیستم، یکی مجبور شد «از بالا رفتن سطح ناسزاگوئی و تعصبی که به فضا و مذاکرات پارلمانی در مجلس سنا نفوذ کرده، اظهار تأسف کند».<sup>۸</sup> یکی اظهار کرد که «وابستگی به دو حزب... به علت راه حل های عجولانه و بی فایده، و شعارها و خودنمایی های سیاسی، و زیانبارتر از همه، به علت شیطانی و بد دانستن مکرر آنهایی که با ایشان مخالفیم، متروک مانده است».<sup>۹</sup> دیگری ادعا کرد که «نسبت به دو دهه پیش که من به واشینگتن آمدم، تعصب به مراتب بیشتر است، و اغلب آن به شکلی ناچیز در خدمت ملت است».<sup>۱۰</sup> علاوه بر آن دیگری نوشت که «روند سیاسی ما» به علت «ازدیاد دائمی فساد در دو قطبی شدن، و وجود ذهنیت ما — علیه — ایشان» که «نتیجه ای جز از بین بردن مزیت مباحثه منطقی قبلی نداشته»، «باید مجدداً انسانی و متمدن گردد».<sup>۱۱</sup>

اظهاراتی از این قبیل موجب نگرانی های مشروعی درباره وضعیت مباحثه متعصبانه است، اما مشکل اساسی رقابت سیاسی را پنهان می سازد. بر طبق این نظرات، رقابت سیاسی و احزاب سیاسی راه طبیعی و عادی و اجتناب ناپذیر برای سازمان دهی حاکمیت دموکراتیک می باشند؛ مشکل فقط وقتی پیش می آید که لفاظی متعصبانه به حد افراط خصمانه و فاقد شؤون اخلاقی و معنوی می گردد. چنانکه زبان شناس اجتماعی، دبورا فانن، می گوید، «نوعی تورم جنگجویانه شروع شده که به وسیله آن مخالفت افراطی تر شده، و حالت خصمانه نظام به شکلی روزمره مورد سوءاستفاده قرار می-

گیرد.<sup>۱۲</sup> تانن این «جوعمومی تر مجادله و ستیز»، یا این «حالت جدید» در سیاست تعصب آمیز را، به فرهنگ ستیزه جویانه‌ای نسبت می‌دهد که در حال منحرف کردن نظام تعصب گرا و سیاستمداران اجتماع گرا به الگوهای خصمانه‌ای از تعامل است که منجر به بن بست، گسترش فساد، و سقوط قواعد ادب و نزاکت، تعاون، و سازگاری می‌گردد.<sup>۱۳</sup>

## دانه های دموکراسی رقابتی

سقوط در ادب و نزاکت، ازدیاد ضعف روح اخلاقی و معنوی، مشکل بن بست و سردرگمی، گسترش فساد سیاسی — بر فرض این که این چیزها واقعاً در طول زمان بدتر شده اند — سوء استفاده ها و فسادهای نظام تعصب گرا نیستند. چنین رویدادهائی اوج — یا «کمال» — نظام و سیستمی است که دانشمند سیاسی چین منزبریج با عنوان «دموکراسی دشمن»<sup>۱۴</sup> به آن اشاره می‌کند. اینها میوه های ترشی است که ذاتاً دردانه های دموکراسی رقابتی وجود دارد. [حضرت] بهاء‌الله بیان فرمود، «دونفس دیده نمی‌شود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند».<sup>۱۵</sup>

اگر دقیق‌تر بیان شود، این دانه ها عمیق‌ترین فرض ها درباره طبیعت انسان و نظم اجتماعی‌ای که اساس رقابت سیاسی را شکل می‌دهد، هستند. اولین این فرض ها آن است که طبیعت بشر ذاتاً خودخواه و رقابتی است. دومین فرض این است که گروه های مختلف مردم به طور طبیعی علائق، نیازها، ارزش ها، و خواسته های گوناگونی را پرورش می‌دهند، و این علائق به شکلی ثابت و تغییرناپذیر در تضاد با یکدیگر قرار خواهند گرفت. سومین فرض، با توجه به طبیعت خودخواهانه بشر و مشکل علائق متضاد، این است که منصفانه‌ترین و مؤثرترین راه برای اداره یک جامعه، مهار کردن این نیروها و محرک ها از طریق یک روند آشکار رقابت گروه متنفذ می‌باشد.

بر اساس این مفروضات، تعجیبی نخواهد بود که ثمرات دموکراسی رقابتی شامل سقوط در شئون ادب و نزاکت، ازدیاد ضعف اخلاقی، مشکل سردرگمی و گسترش فساد و انحرافات سیاسی که در فوق اشاره شد، می‌باشد. اگر ما چنین فرض هائی را بپذیریم و به صورت قانون درآوریم، این ثمرات مورد انتظار خواهد بود. در واقع، این است علت آن که چرا بعضی دموکراسی های رقابتی نظام های پیچیده کنترل قدرت را به قصد محدود کردن تجمع مفرط قدرت در دستان هر گروه متنفذی، تأسیس کرده‌اند. همچنین به این علت است که بعضی دموکراسی‌های رقابتی سعی کرده‌اند تا در داخل نظام های سیاسی خود قوانین و اصولی را در خصوص نزاکت و ادب و اخلاق به قصد جلوگیری از پست ترین اظهارات مربوط به رقابت سیاسی، ترویج نمایند. و این است علت آن که اغلب دموکراسی های رقابتی تا امروز می‌کوشند که، در بدترین حالات زیاده روی های رقابت سیاسی، به وسیله آزمون محدودیت‌های دوره‌ای و زمانی، عملیات اصلاحات مالی، و دیگر روش‌های

موقتی، حکمرانی کنند. با این حال هیچیک از این کوشش‌ها طبیعت یا میوه نظام مزبور را تغییر بنیادی نمی‌دهد، زیرا میوه و ثمره مزبور ذاتاً در فرض‌های درونی آن نظام - یعنی در دانه‌هایش - قرار دارد.

برای فهم این ارتباط ذاتی، اصطلاح و استعاره بازار را در نظر بگیرید که اغلب به عنوان مدلی برای رقابت سیاسی، مطلوب و دلخواه واقع می‌شود. دموکراسی رقابتی عموماً به صورت بازاری سیاسی تصور می‌شود که در آن کارگشایان و مؤسسين سیاسی و احزابی که به هم می‌پیوندند سعی می‌کنند علائق خود را از طریق رقابت باز و آزاد، پیش برند.<sup>۱۶</sup> به قول معروف «دست نامرئی» بازار در کار است تا این رقابت را به سمت حداکثر سود همگانی هدایت کند. آن طور که لیون شرح می‌دهد، «حامیان حکومت حزبی استدلال می‌کنند اگر شخص به تصویر بزرگ‌تر نگاه کند و 'بازار سیاسی' را ببیند که در آن چندین حزب، رسانه‌ها، گروه‌های متفرد، و افراد تعامل دارند، نیازهای دموکراتیک به طریقی اسرارآمیز برآورده می‌شود... [گویی که] 'دست نامرئی' دیگری در کار است.<sup>۱۷</sup>

در داخل این مدل بازار، احزاب سیاسی حول دسته‌ای از علائق به هم پیوسته گرد می‌آیند تا در موقعیت سیاسی‌شان شریک و سهم‌گیرند. بنابراین - چون سیاستمداران و احزاب برنامه می‌ریزند که در انتخابات مبارزه نمایند و پیروز شوند - رقابت‌ها رهبری را تعیین می‌کند و درون و بین احزاب را کنترل می‌نماید. به هر حال منطق انتخابات رقابتی متقاعد می‌کند که هدف برنده شدن از سایر ارزش‌ها پیشی می‌جوید. چنان که هلد توضیح می‌دهد، «احزاب ممکن است به این نتیجه برسند که یک برنامه اصول سیاسی 'آرمانی' را متحقق سازند، اما اگر تلاش‌های ایشان بر اساس تدابیر سیستماتیک و منظم برای به دست آوردن موفقیت انتخاباتی نباشد، محکوم به ابتذال خواهند بود. در نتیجه احزاب، بیش از هر چیز دیگر، تبدیل به ابزاری برای مبارزه و بردن انتخابات می‌شوند.<sup>۱۸</sup>

همین که رهبری سیاسی و کنترل از طریق رقابت‌های انتخاباتی تعیین گردید، جریان‌های تصمیم‌گیری همگانی به حالتی مشابه شکل می‌گیرند. تصمیم‌گیری به عنوان جریان مخالفی از بحث و مناظره سازمان می‌یابد. در تئوری و فرض، مباحثه سیاسی به عنوان یک «بازار عقاید» آزاد و باز عمل می‌کند که در آن - مجدداً از طریق فعالیت دستی نامرئی و فرضی - بهترین عقاید غلبه می‌کنند. در عمل، منطق نظام رقابتی، مباحثه و مناظره را تبدیل به یک ستیز درباره موقعیت سیاسی می‌نماید. پیروزی موجب به دست آوردن موقعیت سیاسی، و شکست موجب از دست دادن آن می‌گردد. بدین سان شکست به خودی خود گسترشی برای روند انتخابات می‌شود، و مرحله‌ای

را برای «عملیات و اقدامات دائمی»، یا رقابت های بی پایان درباره موقعیت سیاسی، به انتظار دور بعدی انتخابات، فراهم می سازد.<sup>۱۹</sup>

همچنین بسیاری تصمیم گیری های سیاسی بیرون از مباحثات رسمی همگانی رخ می دهد. در واقع، این مباحثه ها اغلب همچون چیزی اندکی بیش از یک روکش و جلای نمایشی بر روی مجموعه جریان های پشت پرده مذاکره و چانه زنی سیاسی، به کار می روند. در عین حال این جریان های پشت پرده به وسیله محرک های مشابه رقابتی مشخص می شوند.<sup>۲۰</sup> این جریان ها نه تنها مقامات منتخب، بلکه لابی گرها، متخصصین دولت، متخصصین رسانه ای، و انواع بی شماری از گروه های کاری سیاسی را درگیر می سازد — که همه آنها با هم رقابت دارند تا سیاستمداران را تحت فشار گذارند، پوشش رسانه ای را شکل دهند، و به طریقی که برنامه ها و علائق خود ایشان را پیش برد بر افکار عمومی نفوذ کنند.

### میوه های دموکراسی رقابتی

رقابت گروه متنفذ، ارتباطی ضروری با اهداف عدالت اجتماعی و حفاظت محیط زیستی ندارد. برعکس، سابقه شکست ها و پیروزی های دموکراسی رقابتی آشکار است. این سابقه حاکی از رشد نابرابری ها بین غنی و فقیر است.<sup>۲۱</sup> همچنین حاکی از انهدام پرشتاب اکولوژیک است.<sup>۲۲</sup> بنابراین، مشکلات دموکراسی رقابتی، که تعدادی از آنها در اینجا مورد بحث می باشد، کاملاً فراتر از سقوط ادب و نزاکت و ازدیاد ضعف اخلاقی و معنوی می باشد.

### تأثیر منحرف کننده و فساد آمیز پول

از نظر تئوری، وقتی فزونی ها و کمبودها در اداره اقتصاد بازار وجود دارد، یک دولت دموکراتیک باید قادر باشد آنها را تنظیم و اصلاح نماید. با این وجود عملکرد رقابت سیاسی، این امر را تقریباً غیرممکن میسازد. فهم علل این امر مشکل نیست. رقابت سیاسی فعالیتی پرهزینه و گران است — و با هر نسلی گران تر هم می شود. اقدامات و عملیات موفقیت آمیز به وسیله آنهائی سازماندهی می شود که، به هر دو شکل مستقیم و غیرمستقیم، از حمایت مالی دولت مندترین بازیگران بازار برخوردارند (به عبارت دیگر، آنهائی که بیشترین سود را از فزونی ها و کمبودهای بازار برده اند).

مسئله پول در سیاست وسیعاً شناخته شده و کاملاً بیان کننده مخالفت و بی تفاوتی منعکس شده در استقبال کم رأی دهندگان در حوزه های رأی گیری می باشد. با این حال علت زیرین و اساسی این مشکل به ندرت بررسی شده و هرگز به شکلی جدی مورد توجه قرار نگرفته است. ما

گاهگاهی تقاضاهائی را برای اصلاح اقدامات مالی و راه و روش های مشابه تنظیمی می شنویم. با این وجود ریشهٔ مسأله، خود رقابت سیاسی است. از لحظه ای که ما انتخابات را به عنوان رقابتی، که برای پیروزی در آن حتماً به پول نیاز است، پی ریزی می کنیم، ارتباط صحیح بین دولت و بازار را بر هم می زنیم. به جای این که بازار ما تحت پوشش قانون و قاعدهٔ معقول دولت باشد، دولت ما گرفتار پوشش قانون بازار است.

ما دامی که دولت در حالتی رقابتی سازمان یابد، این ارتباط نمی تواند کاملاً اصلاح شود. هر طرحی در جاهای مختلف برای اصلاح و تغییر جزئی قواعد فقط باعث جریان یافتن پول از طریق مسیرهای جدید می گردد. به عنوان مثال این است آنچه که به قصد اصلاح عملیات مالی رخ می دهد. شکل های جدید اعانه، فقط شکل های قدیم را تحت الشعاع قرار می دهد. حتی اگر جوامع می توانستند عملیات مالی را به طور کامل حذف کنند، پول براحتی از طریق نقاط دیگر نفوذ سیاسی، همچون انواع گروه های دائماً رو به رشد فعالیت سیاسی که نفوذهای استراتژیک را در ارتباط با پوشش رسانه ای مطبوعات، شکل دهی افکار عمومی، نتایج انتخابات، و بسیاری جریان های سیاسی دیگر اعمال می کنند، جریان می یافت. در یک نظام رقابتی سیاسی، که نامزدها برای پوشش دلخواه، افکار عمومی و آراء رقابت می کنند، پول همیشه به مؤثرترین نقاط نفوذ سیاسی جریان می یابد، درست مثل آب که به پائین ترین بلندی جریان می یابد. ما می توانیم مسیر آن جریان را تغییر دهیم، اما نمی توانیم آن را متوقف کنیم.

این مسأله علت عمدهٔ نابرابری های رو به رشد ثروت و فقری است که اکنون در سرتاسر دنیا، شامل جهان غرب، مشاهده می شود. شکاف رو به گسترش درآمد به سادگی نتیجه ای از خود اقتصاد بازار نیست. این شکاف نتیجه ای از اقتصاد رقابتی سیاسی است که با آن قرین و پیوسته می باشد. از طریق این اقتصاد سیاسی، ثروتمندترین بازیگران بازار، چهارچوب بازار را که در آن ثروت انباشته می کنند، تعیین می نمایند. این چهارچوب شامل نظام های قانون مالکیت، قانون قرارداد، قانون کار، قانون مالیات، و همهٔ شکل های دیگر قانون گذاری، سازمان های خدمات عمومی، و یارانه های همگانی است که پی آمدها و نتایج بازار را شکل می دهد. در دموکراسی های رقابتی، این چهارچوب با گذشت زمان، توسط ثروتمندترین بازیگران بازار، به علت نفوذ پول بر رقابت سیاسی، تعیین می شود. نتیجه، چرخهٔ بازخورد سیاسی - اقتصادی ای است که علائق و منافع متزاید ثروتمندترین بخش های جامعه را فراهم می سازد.

تبعیت حکومت از نیروهای بازار همچنین تأثیراتی در محیط زیست دارد. در بازارهای تنظیم نشده و بی قاعده، تصمیمات تولید و مصرف منحصراً بر اساس هزینه های داخلی تولید و ساخت، شامل کار، مواد، تجهیزات ساخت، و انرژی می باشد. این هزینه های داخلی، قیمت های

خرده فروشی ای را تعیین می کند که مصرف کنندگان بابت محصولات می پردازند؛ این قیمت ها بر مقدار مصرف مردم، تأثیر می گذارد. با این حال این هزینه ها همیشه هزینه های حقیقی اجتماعی و اکولوژیکی یک محصول را منعکس نمی سازد. بسیاری صنایع هزینه های خارجی، یا ظاهری، ایجاد می کنند که هرگز در قیمت یک محصول به حساب نمی آیند زیرا هزینه های واقعی تولید نیستند.<sup>۲۳</sup> مثلاً صنایعی که محیط زیست را آلوده می کنند، هزینه های سلامت عمومی و اصلاح محیط زیست را ایجاد می کنند که ندرتاً در هزینه های واقعی تولید منظور می گردند. به طور دقیق تر، این هزینه ها به وسیله کل جامعه، به وسیله نسل های آینده، و حتی به وسیله انواع دیگر موجودات، حمل می شوند. چون یک بازار نامنظم دلیل موجهی برای این هزینه های خارجی اقامه نمی کند، قیمت محصولات با هزینه های بالا به شکل مصنوعی پائین نگه داشته می شود. این قیمت های پائین ساختگی، مصرف زیان آورترین محصولات از نظر اجتماعی و اکولوژیکی را خیلی بالا می برند. به این دلایل، اقتصادهای بازاری از نظر اکولوژیکی غیرقابل تحمل اند، مگر آنکه به وسیله دولت هائی که چنین هزینه هائی را در قیمت کالاها از طریق «مالیات های سبز» و دیگر وسایل، به حساب می آورند، به دقت تنظیم گردند.<sup>۲۴</sup> با این حال چنانکه در بالا بحث شد، بازارها در داخل یک نظام سیاسی رقابتی، مسؤولانه تنظیم نخواهند شد، زیرا نظام مزبور تصمیم گیری های سیاسی را تحت الشعاع تأثیرات بازار قرار می دهد. به جای طریقی دیگر، بازارها، دموکراسی رقابتی را تنظیم می کنند.

سرانجام، هزینه های اجتماعی و محیط زیستی رقابت سیاسی، در وضعیت «تبعیض نژادی مربوط به محیط زیست» و بی عدالتی های حاصله از آن، به هم می رسند.<sup>۲۵</sup> فقرا، اقلیت های قومی و نژادی، و زنان در معرض بیشترین رنج حاصل از آثار نابودی محیط زیست هستند، زیرا آنان احتمال بیشتری دارد که در نقاطی زندگی یا کار کنند که از نظر محیط زیست پست و دارای مخاطرات زیاد است. این بخش های جمعیت، به خاطر اسارت اقتصادیشان، دارای کمترین توانائی برای تأثیر گذاشتن بر تصمیم گیری سیاسی می باشند. در نتیجه، اقدامات محیط زیستی که به ندرت در حیات خلوت های گروه های ثروتمندتر تحمل می شود، به سمت گروه هائی که از نظر سیاسی و اقتصادی در حاشیه هستند، منتقل می شود. اینها مردمی هستند که بیشترین مبالغ چنین هزینه های خارجی محیط زیستی را می پردازند.

## محروم ساختن از نظر و کاستن از موضوع

به علاوه مشکل پول، رقابت سیاسی راه مؤثری را برای درک و حل مسائل پیچیده فراهم نمی کند، زیرا این رقابت تنوع نظرات و عقاید را در جریان های تصمیم گیری، کاهش می دهد. چند دلیل



برای این امر وجود دارد. اول آن که، رقابت سیاسی مدلی خصومت آمیز از مباحثه به وجود می آورد که عموماً بر این اساس که اگر نظری درست باشد بنابراین نظر دیگر اشتباه است، به شکست می انجامد. در تئوری، روشنفکرانه ترین و آگاهانه ترین نظر، غالب می گردد. چنین فرض می شود که مسائل پیچیده به اندازه کافی با نظری واحد قابل فهم است. با این حال فهم پیچیده ترین امور نیازمند توجه به نظرات متعدد غالباً مکمل هم می باشد. مسائل پیچیده — مانند موارد چند بعدی که باید از زوایای مختلف بررسی گردند تا به طور کامل دیده و فهمیده شوند — دارای چند قسمت هستند. لذا نظرات متفاوت ابعاد مختلف مسائل پیچیده را آشکار می سازند. حداکثر فهم از طریق در نظر گرفتن ابعاد زیادی که امکان پذیر است پدید می آید.

رقابت سیاسی احتمال وقوع این جریان را کم می کند، زیرا به جای خصیصه بالقوه مکمل هم بودن نظرات گوناگون، متضاد بودن نظرات مزبور را در نظر می گیرد. فرد نمی تواند قدرت سیاسی را با احمق جلوه دادن مخالف خود به دست آورد، مگر این که برنده و بازنده ای وجود داشته باشد. در نتیجه، رقابت سیاسی مسائل پیچیده و چندجانبه را به تضادهای دوطرفه ای تقلیل می دهد که در آن فقط یک نظر می تواند غالب شود. این چیزی است که بلانسدل آن را «آفت سهل انگاری افراطی» می نامد.<sup>۲۶</sup>

این مسأله توسط بخش های رسانه ای بیش از حد تجاری شده، که در غالب جوامع غربی در حال ظهورند، تشدید می شود — فراورده های اقتصاد سیاسی که در بالا بحث شده. اینها به وسیله منطق ایجاد انبوه شنوندگان کنترل می شوند تا این که آنها را به آگهی دهندگان بفروشند. ارزان ترین، و لذا سودآورترین راه ایجاد انبوه شنوندگان، از طریق ایجاد جلوه های فریبنده — شامل نمایش سیاسی متعصبانه — می باشد. بنابراین پوشش سیاسی به قاعده ای از سیاست شعاری و خودنمایانه تقلیل می یابد که در آن شعارپردازی هیجان انگیز، برگه ورود به فضای عمومی می شود. در نتیجه، شعارهای ساده سیاسی در سرتاسر فضای عمومی منعکس می گردد و باعث تحریف ماهیت پیچیده موضوعات جاری و تحمیل نظرات عمومی، و تشدید تفرقه و اختلافات متعصبانه می شود. در چنین وضعی، حل مسائل اجتماعی و محیط زیستی پیچیده و چندبعدی، تقریباً غیرممکن است.

پی آمد نزدیک وابسته به این مدل رقابتی، محرومیت و ممنوعیت صداهای گوناگونی است که از صحنه خدمات عمومی، به علت جو ساده انگارانه و خصمانه اش، اجتناب می کنند یا کنار می روند. چنین جوی جاذب افرادی نیست که، به طور ذاتی یا اکتسابی یا ترکیبی از آنها، نه متمایل به مباحثه ساده انگارانه و خصمانه اند و نه با آن احساس راحتی می کنند — حتی اگر کمک ها و اعانات مهمی برای ارائه داشته باشند. گذشته از تهمت های تعصب آمیز، مباحثه خصمانه ارائه دهنده بهترین دلایل و استدلال، حتی در میان مطمئن ترین و رازدارترین اشخاص، نیست. چنین شرایطی

می تواند اشخاص با اطمینان و پرخاشگری کمتر— یا بسادگی افراد باملاحظه تر و غمخوارتر— را کاملاً ساکت و خاموش سازد.

بنابراین، رقابت های خصمانه همچنین محتمل است که مزیت و برتری را از آن مردانی سازد که، مجدداً به طور ذاتی یا اکتسابی یا ترکیبی از آنها، پرخاشگرتر از زنان هستند و بدین سان در صحنهٔ مخاصمت آمیز، برتری و منفعت به دست می آورند.<sup>۲۷</sup> این زیان حاصله که زنان زیادی متحمل آن بوده اند، ممکن است گریبانگیر بعضی گروه های اقلیت نیز بشود، که برای بقای خود، آموخته‌اند در ارتباط با گروه های اجتماعی برتر و غالب، وضعیت های هوشیارانه و حفاظت شده ای اتخاذ کنند. به علاوه، زنان و اقلیت ها ممکن است بیشتر زیان بینند، زیرا حتی اگر بروزات پرخاشگری مردانه یا گروه برتر، اغلب طبیعی و مناسب تلقی شود، هنگامی که موارد مشابه آن به وسیلهٔ زنان و اقلیت های زیردست مورد استفاده قرار می گیرد، غالباً غیرطبیعی و نامناسب تلقی می گردد. بدین سان، لزوماً به خاطر رفتارهای خصمانهٔ مشابه، پاداش های یکسان به زنان و اقلیت ها تعلق نمی گیرد.<sup>۲۸</sup> به واسطهٔ ممنوع و محروم کردن گروه های مختلف اجتماعی از این طرق، رقابت سیاسی و مباحثات خصمانه منجر به بی اثر کردن بحث همگانی و تحلیل و تضعیف حل و فصل مسائل پیچیده می گردد.

### مشکل مربوط به زمان – مکان

سیاست تعصب آمیز ذاتاً نیز از رسیدگی و ادارهٔ مسائل در ارتباط با زمان و مکان عاجز است. مواضع پیچیدهٔ اجتماعی و محیط زیستی عموماً نیاز به طرح و اجرای بلندمدت دارند. با این وجود، نظام های سیاسی رقابتی طبعاً به وسیلهٔ افق های برنامه ریزی کوتاه مدت تحت فشار و محدودیت قرار می گیرند. برای به دست آوردن و حفظ قدرت، کارگشایان سیاسی باید علائق فوری رأی دهندگان خود را طوری برآورده سازند که نتایج آشکار در دوره های انتخاباتی نسبتاً مکرر تحقق یابد. حتی هنگامی که تعهدات سیاسی به وسیلهٔ یک نامزد یا حزب بر اساس اصول ایجاد شود، استمرار و تداوم کار اغلب به وسیلهٔ نامزدها یا احزاب پیروزی مورد مصالحه و سازش قرار می گیرد که در اجرای برنامه های پیشینیان خود معطل و درمانده می شوند تا به این وسیله خود را از خط مشی هایی دور نگه دارند که قبلاً مجبور بودند در جریان مبارزات انتخاباتی یا به عنوان نظر و عقیدهٔ مخالف، با آنها ضدیت نمایند. به این ترتیب، تمرکز مبارزات انتخاباتی و احزاب سیاسی بر حوزه های انتخاباتی موجود در زمان حال، تعهدات اجرائی نسل های آینده را تضعیف و کم اثر می نماید. مورد برجسته از میان علائق نسل های آینده، حفاظت و بقای محیط زیست است. وقتی ما امروز محیط زیست را فقیر و ضعیف می کنیم، نسل های آینده را تضعیف می نمائیم.

بسیاری از مشکلات اجتماعی نیز، از فقر گرفته تا جنایت تا نیاز به دارو تا بدرفتاری خانوادگی، محتاج تدابیر و تعهدات بلندمدت است. سرمایه گذاری مطمئن در تعلیم و تربیت، استحکام خانواده ها، ایجاد فرصت های اقتصادی، ترویج قوانین علم اخلاق و توسعه ارزش های اخلاقی، و رویکردهای دیگری که در سرتاسر نسل ها ثمربخش هستند، مورد نیاز می باشند. در حالی که در عوض آنها، فشار رقابتی برای نشان دادن اقدامات قابل مشاهده در دوره های مکرر انتخابات، منجر به سرمایه گذاری در چیزهایی مانند زندان ها و بازداشتگاه های جدید برای پنهان کردن محرومیت اجتماعی رو به رشد در بسیاری کشورها، مدارس بزرگ جدید برای انبار کردن متزاید کودکان و جوانان بیگانه و گمنام، و فروشگاه ها و مراکز خرید جدید برای پرت کردن حواس شهروندان با انواع تطمیع مادی کوتاه مدت، می گردد.

از این گذشته، درست همان طور که سیستم های سیاسی رقابتی با مستثنی کردن نسل های آتی صرفاً متوجه رأی دهندگان موجود هستند، همچنین آنها با مستثنی کردن دیگران فقط متوجه علائق رأی دهندگان حوزه های انتخاباتی خود می باشند. این مشکل مربوط به مکان — یا منطقه ای بودن — است که به خصوص، به علت فقدان یک سیستم کارآمد حاکمیت جهانی، موردی است در سطح دولت ملی. به علاوه، این دارای مفاهیم قابل توجه اجتماعی و اکولوژیکی است. ماهیت فوق ملی موضوعات جدید مربوط به محیط زیست — مانند کاهش لایه اُزون، گرم شدن کره زمین، باران اسیدی، آلودگی آب، و اداره و مدیریت گونه های مهاجر — نشان دهنده نیاز به سطوح بی سابقه ای از همکاری و هماهنگی جهانی است.<sup>۲۹</sup> با این وجود ملل رقیب دارای حاکمیت ملی، سیستم بین المللی موجود را عاجز از پاسخگویی به این ضرورت های اکولوژیکی معرفی می کنند. امروز، هماهنگی بین کشورها قربانی تبعیت از منافع خصوصی ملی است زیرا کارگشایان سیاسی انتخابی جز این ندارند که بر طبق علائق شهروندان رأی دهنده خودشان عمل کنند. پی آمد آن، سیستم آشوب طلب دولت های ملی است که هر یک با دیگری در هجوم برای تبدیل موقعیت اکولوژیکی بلندمدت به موقعیت سیاسی کوتاه مدت، رقابت و همچشمی دارند.

مشکل مربوط به منطقه ای بودن، وقتی به مواضع اجتماعی می رسد، به همان اندازه قابل توجه است. چالش هایی همچون فقر، جنایت، استثمار زنان و کودکان، تجارت غیرقانونی انسان، تروریسم، نزاع نژادی و قومی، مهاجرت غیرقانونی، و جریان های پناهندگان، ملاحظه مرزهای ملی را، بیش از آنچه اغلب مسائل اکولوژیکی آنها را مدنظر دارند، نمی کنند. این مشکلات فقط به وسیله حکومت ملی حل نمی شوند. در حالی که رقابت سیاسی در بین دولت های ملی، تعهد و هماهنگی کارآمد بین آنها را تضعیف می کند. رقبای سیاسی با مستثنی کردن آنهایی که خارج از مرزهای حوزه های انتخاباتی رأی نداده اند، صرفاً متوجه علائق رأی دهندگان خود در آن مرزها هستند. این

امر موجب انگیزه مقاومت ناپذیری برای رقبای سیاسی در ملل ثروتمند می شود تا بدترین ظهور و بروز و نمود این مشکلات اجتماعی را بر ملل فقیرتر آشکار سازند. متعاقباً، به مرور زمان همه این مشکلات بدتر می شوند و گسترش می یابند تا این که دوباره منافع ثروتمندترین ملل را به مخاطره می اندازند. سیاست رقابتی راجع به برنامه ریزی طویل المدت نیست؛ آن درباره تأمین پیروزی های انتخاباتی در کوتاه مدت است. از این رو، در دموکراسی های رقابتی مشکل مکان از مشکل زمان جدانشدنی است.

## مشکل معنوی و روحانی

چالش های دیگر مربوط به سیاست رقابتی کم تر محسوس اند، اما نه به این معنی که دارای اهمیت کمتری باشند. اینها هزینه های معنوی تعصب و جانبداری و رقابت سیاسی اند. به علاوه، این مشکلات مستقیماً از مفروضاتی ناشی می شوند که مبتنی بر این الگو هستند که: ماهیت بشر ذاتاً خودخواه و رقابت جو است؛ که انسان های مختلف متوجه توسعه منافع متضادند؛ و این که بنابراین بهترین راه برای سازماندهی حاکمیت دموکراتیک از طریق جریانی از رقابت گروه متفقد می باشد. با سازمان دهی امور بشر بر طبق این مفروضات، ما به شکلی نهادی در حال ترویج پست ترین غرائزمان هستیم. در این روند، ما آن چیزی می شویم که از خود انتظار داریم. بیت العدل اعظم بیان نموده اند که «باری ریشه این خطا را که می گویند نوع انسان ذاتاً و قطعاً خودخواه و متجاوز است، باید در این نکته دانست که دنیا دوستی و مادیت پرستی که موجد و مولّد و در عین حال صفت مشترک جمیع آن مرام ها است مورد تمجید و تقدیر واقع شده، و همین جاست که باید زمینه بنای یک جهان جدید را که شایسته فرزندان ما باشد پاک و هموار ساخت.»<sup>۳۰</sup>

با این وجود، این انتظارات که به صورتی فرهنگی و سنتی شکل گرفته، هیچ پایه و اساسی در علوم اجتماعی و رفتاری ندارد. در این زمینه ها، اجماع در حال ظهور این است که نوع بشر دارای استعداد بالقوه قابل توسعه در هر دو حالت خودپرستی و نوع دوستی، رقابت و تعاون می باشد — و این که کدام یک از این استعدادها به شکلی کامل تر تحقق می یابد، کارکردی است از محیط زیست فرهنگی و سنتی ما.<sup>۳۱</sup> این بینش همچنین برای بسیاری از سنن و عقاید فلسفی و دینی جهان آشنا است. استعاراتی که اشاره به ماهیت «پست تر» و «برتر»، یا ماهیت «مادی» و «معنوی» بشریت دارد، چنین بینشی را بیان می دارد، همان طور که مفهوم شرقی «روشن فکری» چنین می کند. با این حال، بر خلاف تئوری و عمل رقابت سیاسی، انگیزه اصلی موجود در پس این عقاید و سنن فلسفی و دینی بوده است که این ابعاد ماهیت انسان را که تعاونی تر و نوع دوستانه ترند، ترویج و پرورش می دهد.

ماهیت وحشی و غیرمتمدن بیشتر مباحثات متعصبانه که در اول این مقاله به آن اشاره شد، نتیجه ناگزیر این سوء تعبیر و انحراف اولویت های مادی و معنوی است. وقتی پیروی از نفع و غرض شخصی به عنوان یک فضیلت مفهوم می شود، و عدم خودپسندی به عنوان خیال اندیشی ساده لوحانه طرد می گردد، تعجیبی نیست که سیاست، میدانی برای مسابقه وحشیانه گردد. در این باره، واقعیت سیاست تعصب آمیز، به وسیله استعارات جنگ بهتر دریافت می شود تا به وسیله استعارات بازار که قبلاً بحثش شد. با همه اینها، یک عملیات یا مبارزه انتخاباتی، اصطلاحی نظامی است، و نه اصطلاحی مربوط به بازار. عملیات و اقدامات سیاسی همانند عملیات نظامی پرهزینه و گران است. نامزدها وقتی آماده «جنگیدن» در «نبردهای» انتخابات می شوند، «خزانه های جنگ مبارزاتی» را پر می کنند. در یک عصر نمایش رسانه ای و سیاست شعاری و خودنمائی، از آنجا که اقدامات سیاسی و مباحثات و مناظرات، عبارت از «جنگ الفاظی» می شود که از «مواضع محکم و تغییرناپذیر» سازمان دهی و هدایت می شود، این جریان تبدیل به یک چرخه دائم التزاید از آنگهی های منفی، توهین و فحاشی، و تهمت می گردد.

در مفهوم، مباحثه درباره عقاید است تا اشخاص. با این وجود در عمل، ساختار رقابتی نظام مزبور خط بین عقاید و اشخاص را از بین می برد، زیرا اگر عقاید شما غالب نشود، شغل و مقام شما نیز غالب نخواهد شد. از این رو، مباحثه سیاسی براحتی به مرداب خودخواهی و خشونت و وحشیگری فرو خواهد لغزید. ضمناً عامه مردم در حاشیه، متزایداً دچار بدگمانی و بی میلی می شوند — این نیز هزینه معنوی دیگری از این نظام می باشد.

در نهایت، دموکراسی های رقابتی هزینه های گزافی را تحمیل می کنند زیرا آنها به جای متحد کردن بخش های مستعد و حساس عامه مردم، آنها را از هم جدا می کنند. هر جریانی که به طور عادی موجب برندگان و بازندگان در یک جمعیت گردد، تفرقه افکن خواهد بود. هنگامی که حاکمیت به عنوان یک روند رقابت گروه منتقد پی ریزی می شود، پی گیری منافع مادی مهم تر از ترویج ارتباطات دوجانبه اجتماعی می گردد. مضافاً، شکل احزاب سیاسی، که نیازمند تجمع اختیاری منافع و علائق گوناگون وسیع و مشخص است، باعث ایجاد مصنوعی اردوگاه های شناسائی مخالفی می گردد که در طول زمان متزایداً محکم و تغییرناپذیر — و مجسم — می شوند. مثلاً نظام دوحزبی آمریکا را با اردوگاه های «چپ در برابر راست» یا «لیبرال در برابر محافظه کار» در نظر بگیرید. در حقیقت، زندگی جمعی امریکائی به وسیله مواضع پیچیده بی شماری مشخص می گردد که هر یک از آنها ممکن است از جنبه ها و نظرهای گوناگون مدنظر قرار گیرد. با این حال، برای ایجاد یک ستیز سیاسی قابل کنترل، دو حزب برجسته سیاسی تمام مواضع ممکن را به مبارزات ساده دوطرفه کاهش می دهند و سپس مواضع متضاد در هر موضوع متفاوت را در دو اردوگاه

برتر مخالف هم، تجمع می بخشند. در طول زمان، این تجمع مصنوعی در نظر مردم شروع به طبیعی جلوه نمودن کرده است. مضافاً، بخش های جمعیت که در ابتدا قویاً به وسیله یک یا دو موضع و موقعیت برجسته در هر اردوگاه معینی شناخته شده اند، شروع به در بر گرفتن مواضع متراکم دیگر از طریق تجمع و پیوستگی ساده کرده اند. نتیجه این است که اشخاص مختلف، که به طور طبیعی به این اردوگاه های مخالف ساده وارد نمی شوند، در طول زمان شروع به تفکیک و جداسازی خود در چنین اردوگاه هایی می کنند — فرایندی که می تواند به واسطه سیاستمداران زیرک و حيله گری که «مواضع اختلاف برانگیز» هیجان انگیز را در مرکز اقدامات و عملیات خود به قصد ایجاد و تحکیم وفاداری تعصب آمیز قرار می دهند، شتاب گیرد. دسته بندی های اجتماعی مزبوری که حاصل می شود، هزینه های اضافی معنوی دموکراسی رقابتی می باشد.

### جایگزینی برای رقابت سیاسی

زمانی وینستون چرچیل گفت که «دموکراسی بدترین شکل حکومت است — به استثنای سایر اشکال حکومت که مورد امتحان قرار گرفته اند.»<sup>۳۲</sup> به بیانی دقیق تر، این گفته دموکراسی رقابتی را توصیف می کند زیرا این تنها شکل دموکراسی است که تا این تاریخ به عنوان مدلی از حاکمیت دولت آزمایش شده است. موافق نظر چرچیل، مدافعان از نظام غالب و شایع مزبور با این استدلال دفاع می کنند که معقول ترین جایگزین برای استبداد سیاسی یا هرج و مرج می باشد. مشکلات ذاتی موجود در نظام رقابت سیاسی به سادگی به عنوان «شر لازم» پذیرفته شده اند. استدلال مزبور این را می پذیرد که تمام نظام های حکومت ناقص می باشند، و دموکراسی رقابتی بهترین شکلی است که می توانیم انجام دهیم.

با این حال این استدلال بر این فرض ناقص و اشتباه مبتنی گشته که فرایندهای ابداع و نوآوری اجتماعی به انتها رسیده اند. بر طبق این فرضیه «پایان تاریخ»، تجارب اجتماعی ای که مشخصه قسمت زیادی از تاریخ بشر بوده است، عاقبت کار خود را به انجام رسانده و مدل های لیبرال غربی به عنوان تنها نمونه های قابل دوام سازمان اجتماعی پدیدار گشته است.<sup>۳۳</sup> با این حال این فرضیه به طور کلی غیرقابل اثبات است. در حقیقت، پذیرفتنی تر بود اگر گفته شود که تاریخ بشر به عنوان تنها نوع و گونه وابسته به یکدیگر، که در یک وطن ساکن اند، تازه در حال شروع شدن است. تحت شرایط وابستگی متقابل روزافزون جهانی، که به واسطه موفقیت مولد و فنی ما به عنوان یک نوع به ظهور رسیده، آشکارا شروع به آزمودن مدل های عادلانه و مقاوم سازمان اجتماعی کرده ایم. فرایندهای ابداع و نوآوری اجتماعی به وضوح به پایان نرسیده است. نمونه جامعه بین المللی بهائی برای نشان دادن این موضوع کافی است. جامعه بهائی آزمایشگاه بزرگی است که در آن یک

مدل جدید سازمان اجتماعی در حال ظاهر شدن است. این جامعه، با عضویت فعلی بیش از پنج میلیون نفر، از بیش از ۲۰۰۰ زمینه های قومی و نژادی که به واقع در هر کشوری در این سیاره سکونت دارند، جهان کوچکی است از کل نژاد بشری. این جامعه متنوع و متمایز، نظام بی همتائی از محافل [یا انجمن ها] را که به شکل دموکراتیک انتخاب شده اند بنا نهاده است که امور بهائی را در سطوح بین المللی، ملی، و محلی، در هزاران جامعه در سرتاسر سیاره، اداره می نماید.<sup>۳۴</sup> مهم این که، در بسیاری از نقاط دنیا اولین تمرین های فعالیت دموکراتیک، در این جوامع بهائی رخ داده است.

نظام انتخاباتی بهائی کاملاً بی طرفانه و بدون تعصب و رقابت می باشد. به طور خلاصه، تمام اعضای بزرگسال جامعه واجد شرایط برای انتخابات هستند و هر عضوی در صورت انتخاب، وظیفه متقابل خدمت را بر عهده دارد. همزمان، نامزدی، مبارزات انتخاباتی، و همه اشکال تقاضا و درخواست، نهی و ممنوع می باشد. رأی دهندگان هنگام دادن رأی صرفاً به واسطه وجدان خودشان هدایت می شوند. آنها آزادی واقعی انتخاب را در رأی دادن به نفوسی تمرین می کنند که معتقدند ایشان به بهترین وجهی دارای صفات و خصوصیات شایستگی شناخته شده، تجربه کامل، و خدمت عاری از خودپسندی به دیگران می باشند. از طریق شمارش اکثریت آراء، نه نفری که بیشترین رأی را به دست آورده اند فراخوانده می شوند تا به عنوان اعضای هیأت حاکمه محفل خدمت کنند.<sup>۳۵</sup>

از آنجا که هیچ کس طالب و به دنبال گزینش نیست، انتخابات معبری برای قدرت و امتیاز نمی باشد. برعکس، انتخابات دعوتی است برای خدمت و آنان که انتخاب شده اند زمان و انرژی، و غالباً امیال و آرزوهای شغلی و شخصی خود را فدای خواست های جامعه می کنند. به عنوان یک اصل، و نیز به خاطر این که هیچ قصد و انگیزه ای وجود ندارد، به هیچ وجه احدی انظار را به خود جلب نمی نماید یا درخواست آرا نمی کند. در واقع، بهائیان درخواست و تقاضا برای آراء را به عنوان شاخص و نشانه ای از خودپسندی و فقدان شایستگی برای خدمت تفسیر می کنند.

تمام تصمیم گیری ها در این محافل، در جای خود به وسیله اصول مشورتی ای هدایت می شوند که این امکان را برای تصمیم گیری به وجود می آورد که روندی وحدت بخش باشد تا روندی تفرقه انگیز. این اصول شامل موارد زیر است: کوشش برای ورود به روند تصمیم گیری بدون توجه به موقعیت و مواضع از قبل تصور شده یا برنامه های انتخاباتی؛ ملاحظه تنوع و تفاوت به عنوان سرمایه ای ارزشمند، و درخواست افکار و نظرات، علائق، و دانش و مهارت دیگران؛ تلاش برای فرا رفتن از محدودیت های نفس خود و نظرات شخصی؛ کوشش برای ارائه نظرات و افکار و احساسات فردی با توجه و دقت و اعتدال؛ تلاش برای ارتقاء مفهوم تصمیم گیری به سطح اصل و قانون؛ و کوشش برای اجماع مگر این که در صورت لزوم و نیاز، رأی اکثریت پذیرفته شود.<sup>۳۶</sup>

بر خلاف نظام های رقابتی که در آنها تصمیم گیرندگان به طور مداوم از طریق مذاکره با انتخاب کنندگان، حامیان مبارزات انتخاباتی، لابی گرها، و فعالان، خواسته ها و مطالبات را بدست می آورند، نظام بهائی از لابی گری خارجی و دیگر فشارها برای نفوذ در تصمیم گیری، مصون و محفوظ می باشد. این امر به دو طریق صورت می گیرد. اول، چنانکه در فوق بحث شد، این که آنهائی که برای محافل انتخاب می شوند طالب انتخاب نیستند و علاقه ای به انتخاب دوباره ندارند. اعضای منتخَب، کارگشایان سیاسی نیستند که در پی ایجاد و حفظ موقعیت سیاسی باشند، و فرصت های تهیه پول برای مبارزات انتخاباتی وجود ندارد زیرا چنین مبارزاتی اساساً وجود ندارد. دوم آنکه اعضای منتخَب درباره امور از طریق اعمال قانون بر طبق ضرورت های وجدان خودشان (یکی از خصوصیات اولیه ای که به خاطر آن انتخاب شدند) تصمیم می گیرند، و نه بر اساس تلقینات و فشارهای گروه های متنفذ رقیب. در این خصوص، انتظار می رود اعضای منتخَب تمام تصمیماتشان را به طریقی اصولی بسنجند، حتی اگر این امر به معنی چشم پوشیدن از رسیدگی به علائق فوری یا کوتاه مدت محلی به خاطر رفاه و سعادت اقوام دور یا نسل های آینده باشد.<sup>۳۷</sup>

در همه این روش ها، نظام انتخابات بهائی نه متضمن ستیز و رقابت است و نه تعقیب قدرت. از آنجا که کسی طالب انتخاب نیست، مفهومی از «برنده شدن» وجود ندارد. همزمان، روند انتخابات به شکلی برجسته دموکراتیک باقی می ماند. این مدل به مدت بیش از سه ربع قرن در جامعه بهائی به کار رفته، که، همراه رشد خود از نظر استعداد و برجستگی، به طور روزافزون در حال جلب انظار مشاهدان خارجی می باشد.<sup>۳۸</sup>

### ماورای پیشوائی و رهبری رقابت سیاسی

آن چنان که نمونه جامعه بهائی تصویر می کند، فرآیندهای نوآوری اجتماعی آشکارا به انتها نرسیده است. علیرغم دانستن مشکلات ذاتی در نظام های تعصب آمیز، به علاوه هزینه های رو به افزایش اجتماعی و اکولوژیکی آنها، چرا جمعیت های دموکراتیک به شکلی فعال در جستجوی جایگزینی برای رقابت سیاسی نیستند؟ برای پاسخ به این پرسش، بعضی زمینه های تاریخی مفید است. شکل های جاری دموکراسی رقابتی از تفکر ظهور طبقات سیاسی در آغاز انقلاب صنعتی برخاست. این طبقات سیاسی در حال ظهور می کوشیدند دور از طبقه اشراف با قدرت مطلقه دست و پنجه نرم کنند. دموکراسی رقابتی منافع این طبقات را پیش برد زیرا به فرمانروائی مطلقه خاتمه بخشید، در حالی که همزمان با آن به اعطای ثروت و قدرت به آنها ادامه داد. این امر، در حالی که نفوذ طبقات پائین مردم را محدود کرد، عرصه حاکمیت را به روی بازرگانان و خرده مالکان و دیگر صاحبان ثروت گشود.



اگرچه انتقال به دموکراسی رقابتی به وسیله انقلاب شدید و ترس و تهدید انقلاب در بسیاری کشورها مشخص شد، نیروی عقاید و افکار نقش قدرتمندی را در ترویج این انتقالات و تغییرات بازی کرد، و حتی نقش قوی تری را در تحکیم و تقویت نظام های رقابت سیاسی به هنگام تأسیسشان ایفا نمود. این امر ممکن بود زیرا همان طبقات سیاسی که بیشترین سود را از مدل رقابت و ستیز بردند به شکلی روزافزون مشغول اشغال موقعیت های رهبری فرهنگی — از قبیل سیاستمداران، نویسندگان، فلاسفه، معلمین و مریبان، و غیره — شدند که از طریق آن، چه از روی قصد و چه ناخودآگاه، قادر بودند فرضیات خود را درباره ماهیت انسان و سازمان اجتماعی ای که زمینه مدل رقابت و ستیز است ترویج و تقویت کنند.

نظریه پرداز ایتالیائی آنتونیو گرامشی این شکل نفوذ فرهنگی را با بینشی قابل توجه در نیمه اول قرن بیستم شرح داد.<sup>۳۹</sup> مفهوم پیشوائی — یا رهبری — [hegemony] او از آن زمان وارد قاموس نظریه پردازان فرهنگی در همه جای دنیا شد و چارچوب مفیدی را برای درک و فهم این مدل های رقابت و ستیز آماده کرد. به طور خلاصه، گرامشی اصطلاح پیشوائی را که به شکل سنتی اشاره به حاکمیت ژئوپولیتیکی [مربوط به جغرافیای سیاسی] بعضی دول بر دیگران داشت، اقتباس کرد، و در آن جرح و تعدیلی نمود تا مفهوم آن اشاره به حاکمیت فرهنگی بعضی طبقات اجتماعی بر دیگران نماید. گرامشی نشان داد که پیشوائی ژئوپولیتیکی، که تا حد زیادی به وسیله زور به دست می آید و حفظ می شود، کانون و مرکز آشکاری از مقاومت جمعیت های تحت ستم می باشد و بنابراین به طور نسبی حفظ آن در طول زمان دشوار است. از طرف دیگر پیشوائی فرهنگی از طریق ترویج نظام های عقیدتی مبتنی بر «عقل مشترک» [یا «حس عام»] که کم تر آشکارند و بنابراین مقاومت کم تری ایجاد می کنند، به دست می آیند و حفظ می شوند. به عبارت دیگر، اگر گروه های اجتماعی دارای امتیاز بتوانند نظم اجتماعی موجود را در اذهان گروه های زیردست عادی و طبیعی جلوه دهند، گروه های اخیر ناخودآگاه به زیردست بودن خود راضی خواهند شد.

نمونه ای از این را می توان در محرومیت سنتی زنان از بسیاری عرصه های زندگی اجتماعی مشاهده نمود. این محرومیت به واسطه ترویج تصورات «عقل مشترک» درباره نقش «مناسب» زنان در جامعه تقویت شد و تحکیم یافت. البته، همه زنهای این عقاید و تصورات را نپذیرفتند و بسیاری علیه آن کوشیدند. با این حال، بسیاری از زنان این تصورات را به شکلی جالب توجه پذیرفتند. علت پذیرش آنها این بود که تصورات مزبور به وسیله زنانی اثبات می شد که علیه جنبش های طرفدار حق رأی و حق انتخاب زنان، سازماندهی می کردند، و این امر بر اساس این عقیده محکم ناشی از «عقل مشترک» (میان دیگران) بود که می گفتند پاکی اخلاقی زنان با ورودشان به زندگی اجتماعی خدشه دار می شود و به واسطه آن کل اساس اجتماعی تضعیف می گردد.<sup>۴۰</sup>

فرضیه پیشوائی فرهنگی در توصیف رضایت گسترده نسبت به نظام های غالب دموکراسی رقابتی نیز مفید است. مجدداً مفروضاتی را که این نظام بر آن تکیه دارد در نظر آورید: این فرض که ماهیت انسان ذاتاً خودخواه و ستیزه جو و رقابتی است؛ این که انسان های متفاوت علائق و منافع متضادی را ترویج می کنند؛ و این که بهترین راه برای سازمان دهی حاکمیت دموکراتیک از طریق فرایندی از رقابت گروه متنوّذ می باشد. این مفروضات ترویج یافته «عقل مشترک» قسمتی از منظر جهانی عامه مردم شده است — حتی اگر مفروضات مزبور منافع اغلب مردم را برآورده نسازد. این مفروضات در کلاس های علوم مدنی و دوره های علوم سیاسی در نظام های آموزش و پرورش ما ترویج می گردد؛ آنها در سیستم های رسانه های عمومی ما ترویج می شود؛ و آنها از طریق شکل های رسمی رفتار رقابتی که فعالیت در نظام های سیاسی، حقوقی، و اقتصادی ما را پی-ریزی می کند، ترویج می گردد. با این حال، همه این نظام ها مفروضاتی فرهنگی هستند که متضمن ارزش ها، علائق، و باورهای طبقات سیاسی دارای امتیازی می باشند که آن نظام ها را ایجاد کردند.

این برای نشان دادن یک توطئه عمدی از طرف آنهایی که از نظم اجتماعی موجود سود می برند، نیست. این نظم اغلب برای آنهایی که از آن منتفع می گردند به نظر طبیعی و اجتناب ناپذیر می رسد، زیرا اشخاص تمایل به داشتن نزدیکی ناخودآگاهانه نسبت به عقایدی دارند که منافع و علائق خود آنها را ترقی می دهد.<sup>۴۱</sup> هنگامی نیز که این اشخاص اتفاقاً از گروه های تحصیل کرده و مرفه اجتماعی باشند که وسایل تولید فرهنگی (یعنی آموزش و پرورش، رسانه ها، و دیگر مؤسسات اجتماعی) را در کنترل دارند، کاملاً طبیعی است که، در جمعیت های وسیع تر، ترویج عقایدی را که خودشان به آنها نزدیکی طبیعی و ناخودآگاهانه دارند، کامل و تمام نمایند. در واقع، اعضای این گروه های صاحب قدرت و نفوذ اجتماعی به هنگام مشارکت در این جریان ترویج، ممکن است به علت خالصانه ترین انگیزه ها عمل نمایند، زیرا امکان دارد به این عقیده رسیده باشند که نظم اجتماعی موجود به همان طریقی که ایشان را منتفع می سازد، به هر شخص دیگری نیز نفع می رساند. نتیجه، چه عمدی چه غیرعمدی، شکل قدرتمندی از پیشوائی و رهبری فرهنگی می باشد.

بنابراین چگونه جمعیتی از قیود هوشیاری و آگاهی خود که به وسیله فرهنگ ایجاد شده فراتر می رود؟ به علاوه، این امر به چه حالتی رخ می دهد که موجب کشمکش بیشتر نگردد — که در این صورت فقط موجب تقویت مفروضات سابق الذکر درباره ماهیت انسان و نظم اجتماعی ای می شود که زمینه نظام غالب رقابت سیاسی و باعث تحکیم آن است؟ تشبیه موضوع به یک بازی می تواند برای پاسخ به این پرسش ها مفید باشد. مؤسسات فرهنگی را — مانند نظام دموکراسی رقابتی ما — می توان به عنوان «بازی هائی» که بر اساس مجموعه های خاصی از «قواعد» فعالیت می کنند، دریافت.<sup>۴۲</sup> قواعد دموکراسی رقابتی نه تنها اطمینان می بخشند که برندگان و بازندگان وجود

خواهند داشت، بلکه متقاعد می سازند که احتمالاً قوی ترین بازیکنان برنده می شوند. وقتی بازیکنان ضعیف ترموافق می کنند به این بازی بپیوندند، آنها دارند رضایت می دهند با قواعدی بازی کنند که منجر به شکست خودشان می شود. تدابیر و استراتژی های مخالفت آمیز دگرگونی اجتماعی با این قواعد رقابت آمیز موافق و مشابه اند. آنها به طور همزمان، در حالی که تضمین می کنند قوی ترین بازیکنان به غلبه خود ادامه می دهند، بازی قدیمی را مشروع و قانونی می سازند.<sup>۴۳</sup>

با این وجود، تدبیر دیگری وجود دارد. آن تدبیر، باز پس گرفتن وقت و انرژی از بازی قدیم، برای ایجاد یک بازی جدید می باشد. تنها چیزی که موجب تداوم بازی قدیمی است این واقعیت است که اکثریت مردم به قواعد مزبور رضایت می دهند. اگر بازی جایگزینی جذاب تر جلوه کند (یعنی عدالت اجتماعی و پایداری و مقاومت محیط زیستی متزایدی را اثبات کند)، آن وقت شروع به جذب شمار روزافزونی از مردم به خود می کند (یعنی اکثریت مردمی که علائق و منافع و ارزش هایشان به وسیله بازی قدیمی خوب فراهم و برآورده نمی شود). اگر به اندازه کافی اشخاصی باشند که بازی را بر اساس قواعد قدیمی متوقف سازند و بر اساس قواعد جدید شروع به بازی نمایند، بازی قدیمی، نه از طریق اعتراض و ستیز، بلکه از طریق فرسایش تدریجی، به پایان خواهد رسید.

این یک استراتژی / ایجاد، جذب، و فرسایش می باشد. این تدبیر کاملاً غیر خصمانه است و وسائل و روش های دگرگونی اجتماعی را با اهداف و مقاصد یک نظم اجتماعی صلح آمیز، عادلانه، و مقاوم سازگار می نماید. دگرگونی اجتماعی نیاز به شکست دادن ستمگران یا حمله به آنهاست که بیشترین سود را از قواعد قدیمی می برند، ندارد. در عوض، نیازمند آن است که ما ماهیت رهبری مآبانه بازی قدیم را بشناسیم، وقت و انرژی خود را از آن باز پس بگیریم، و آن وقت و انرژی را در ایجاد یک بازی جدید صرف کنیم.

شمار متزایدی از مردم با بینش درونی خود در حال شروع فهم این امر هستند. مدل های انتخابات و تصمیم گیری های بدون تعصب و بی طرفانه در بسیاری از بخش ها، از طریق تجارب سودمند دگرگونی اجتماعی، شروع به پدید آمدن کرده است. اغلب این تجارب هنوز از دید و رادار بسیاری از شاهدان سیاسی دور مانده زیرا سازمان های غیردولتی (NGO)، در عوض دولت ها، رهبری در این خصوص را به دست گرفته اند. با این حال این مدل های در حال ظهور تجارب اجتماعی و سیاسی مهمی را تشکیل می دهند.

به علاوه، نمونه جامعه بین المللی بهائی آموزنده است. بهائیان معتقدند در عصری که وابستگی متقابل جهانی روبه افزایش است، مدل های تعصب آمیز حاکمیت، دمه و خارج از دور و مسأله ساز و غامض شده اند. با این حال بهائیان به نظام های متعصب اعتراض یا حمله نمی کنند. برعکس، بهائیان وفاداری و اطاعت خود را نسبت به نظام های حکومتی که در آن زندگی می کنند، ابراز می

دارند و ممکن است مسؤولیت های اجتماعی خود را برای دادن رأی در آن جوامعی که فرصت چنین کاری را به ایشان می دهند، ایفا می کنند. همزمان، بهائیان از مشارکت فعال در سیاست متعصبانه خودداری می کنند تا این که به جای آن انرژی خود را در ایجاد یک نظام حاکمیت جایگزین، که ایشان آن را به عنوان مدلی برای مطالعه دیگران ارائه می دهند، متمرکز سازند. اقداماتی این چنین، به طور طبیعی تجارب در حال اتفاقی را فراهم می سازد که ما — حتی اگر در آنها شرکت نکنیم — این توفیق را می یابیم که آنها را مدنظر قرار دهیم و از آنها بیاموزیم.

## نتیجه

در عصری که وابستگی متقابل جهانی رو به ازدیاد است، نظام غالب دموکراسی رقابتی مثبت ناعادلانه و غیرمقاوم بودن خود می باشد. با این حال این نظام اصلاح پذیر نیست زیرا مشکلات آن در عمیق ترین مفروضات درونی آن قرار دارد. تأثیر منحرف کننده و فسادآمیز پول، محروم ساختن نظرات گوناگون، ناتوانی در حل مسائل پیچیده، افق های برنامه ریزی کوتاه مدت، فقدان هماهنگی بین کشورها، ازدیاد بی ادبی و بی نزاکتی و ضعف در شجاعت معنوی و اخلاقی، وخیم تر نمودن اختلافات اجتماعی، ترویج بدگمانی عمومی و بی میلی و به طور کلی اثر ویرانگر بر روح انسان — اینها حد اعلی و اوج این نظام هستند، میوه تلخ ذاتی موجود در دانه های آن.

[حضرت] بهاءالله می پرسند، «غفلت تا کی؟ اعتساف تا کی؟ انقلاب و اختلاف تا کی؟ ... اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیاید.»<sup>۴۴</sup>

دموکراسی رقابتی اکنون عقیده ای خارج از دور و دمده و پرهزینه شده است. تا کی جمعیت هائی که متحمل این هزینه ها هستند، به زندگی در حالتی از انکار ادامه خواهند داد؟ اینک زمان تغییر وضع است. تاریخ، تازه در حال شروع است.

## منابع و مآخذ

<sup>1</sup> فصلی از «The Bahá'í World 2005-2006: An International Record» با ویراستاری رابرت واینبرگ، حیفا،

اسرائیل: انتشارات مرکز جهانی، ۲۰۰۷.

<sup>2</sup> Daniel Bell, *The End of Ideology* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1988).

<sup>3</sup> Samuel Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order* (New York: Simon & Schuster, 1996).

<sup>4</sup> برای مثال رجوع کنید به

---

Joseph Stiglitz, *Globalization and its Discontents* (New York: W.W. Norton, 2002); Jeffrey Frieden, *Global Capitalism* (New York: W.W. Norton, 2006); John Cavanagh, *Alternatives to Economic Globalization* (San Francisco: Berrett-Koehler, 2002); Naomi Klein, *No Logo* (New York: Picador, 2002); David Korten, *When Corporations Rule the World* (West Hartford, CT: Kumarian Press, 1995).

<sup>5</sup> در این مقاله تا حدودی از کتابی که قبلاً از نویسنده منتشر شده یعنی «Beyond the Culture of Contest: From Adversarialism to Mutualism in an Age of Interdependence (Oxford: George Ronald, 2004)»

استفاده شده است. اجازه اقتباس و تصرف در بخش هایی از آن کتاب برای این مقاله، توسط ناشر داده شده است.

<sup>6</sup> [حضرت] بهاءالله، لوح مقصود.

<sup>7</sup> برای مثال رجوع کنید به

Deborah Tannen, *The Argument Culture* (New York: Random House, 1998).

<sup>8</sup> Norman Orstein, "Introduction," in *Lessons and Legacies: Farewell Addresses from the Senate* (Reading, MA: Addison-Wesley, 1997), p. xi.

<sup>9</sup> Howell Heflin, "Farewell Address," in *Lessons and Legacies*, p. 79.

<sup>10</sup> Paul Simon, "Farewell Address," in *Lessons and Legacies*, p. 172.

<sup>11</sup> James Exon, "Farewell Address," in *Lessons and Legacies*, p. 57.

<sup>12</sup> Tannen, p. 96.

<sup>13</sup> Ibid., pp. 96-100.

<sup>14</sup> Jane Mansbridge, *Beyond Adversary Democracy* (Chicago: The University of Chicago Press, 1980).

<sup>15</sup> [حضرت] بهاءالله، لوح مقصود.

<sup>16</sup> به مباحث مربوط به این موضوع در آثار زیر مراجعه کنید:

Joseph Schumpeter, *Capitalism, Socialism and Democracy* (New York: Harper, 1976) and Anthony Downs, *An Economic Theory of Democracy* (New York: Harper and Row, 1965).

<sup>17</sup> Vaughan Lyon, "Green Politics: Parties, Elections, and Environmental Policy," *Canadian Environmental Policy: Ecosystems, Politics, and Process*, ed. Robert Boardman (Toronto: Oxford University Press, 1992), p. 129.

<sup>18</sup> David Held, *Models of Democracy*, 2nd ed. (Stanford: Stanford University Press, 1996), p. 170.

<sup>19</sup> Sydney Blumenthal, *The Permanent Campaign* (Boston: Beacon, 1980).

<sup>20</sup> برای مثال رجوع کنید به

Eleanor Clift and Tom Brazaitis, *War without Bloodshed: The Art of Politics* (New York: Touchstone, 1997).

<sup>21</sup> Frank Ackerman, *The Political Economy of Inequality* (Washington, DC: Island Press, 2000); Isaac Shapiro and Robert Greenstein, *The Widening Income Gulf* (Washington, DC: Center on Budget and Policy Priorities, 1999); Albert Fishlow and Karen Parker, *Growing Apart: The Causes and Consequences of Global Wage Inequality* (New York: Council on Foreign Relations Press, 1999); Stephen Haseler, *The Super Rich: The Unjust New World of Global Capitalism* (New York: St. Martin's Press, 1999).

<sup>22</sup> Lester Brown, Christopher Flavin and Hilary French, eds., *State of the World 2000: A World Watch Institute Report on Progress toward a Sustainable Society* (New York: W.W. Norton & Company, 2000); David Suzuki and Holly Jewell Dressel, *From Naked Ape to Superspecies: Humanity and the Global Eco-Crisis* (Vancouver: Greystone Books, 2004); Lester Brown, Michael Renner, Linda Starke and Brain Halweil, eds., *Vital Signs 2000: The Environmental Trends That Are Shaping Our Future* (New York: Norton, 2000).

<sup>23</sup> برای چکیده‌ای از مشکل پیامدهای خارجی، رجوع کنید به:

James A. Caporaso and David P. Levine, *Theories of Political Economy* (Cambridge: Cambridge University Press, 1992), pp. 89-92.

<sup>24</sup> برای مثال رجوع کنید به پیشنهادهای ارائه شده در

---

Henk Folmer, ed., *Frontiers of Environmental Economics* (Cheltenham, UK: Edward Elgar, 2001); Thomas Aronsson and Karl-Gustaf Lofgren, *Green Accounting and Green Taxes in the Global Economy* (Umea: University of Umea, 1997); and Robert Repetto, *Green Fees: How a Tax Shift Can Work for the Environment and the Economy* (Washington, DC: World Resources Institute, 1992).

<sup>25</sup> برای مثال رجوع کنید به:

Michael Heiman, *Race, Waste and Class* (Oxford: Blackwell, 1996); Joan Nordquist, *Environmental Racism and the Environmental Justice Movement: A Bibliography* (Santa Cruz, CA: Reference and Research Services, 1995); Jonathan Petrikin, *Environmental Justice* (San Diego, CA: Greenhaven Press, 1995); Robert Bullard, ed., *Confronting Environmental Racism: voices from the Grassroots* (Boston, MA: South End Press, 1993).

<sup>26</sup> Jean Blondel, *Political Parties: A Genuine Case for Discontent?* (London: Wildwood House, 1978), pp. 19-21.

<sup>27</sup> Janice Moulton, "A Paradigm of Philosophy: The Adversary Method," in *Discovering Reality: Feminist Perspectives on Epistemology, Metaphysics, Methodology, and Philosophy of Science*, Sandra Harding and Merrill Hintikka, eds., (Boston, MA: Kluwer Boston, 1983); Robin Lakoff, *Language and Woman & e* (New York: Harper & Row, 1975).

<sup>28</sup> Moulton, "Adversary Method"; Lakoff, *Language and Woman's Place*.

<sup>29</sup> World Commission on Environment and Development, *Our Common Future* (Oxford: Oxford University Press, 1987).

<sup>30</sup> بیت العدل اعظم، وعده صلح جهانی (حیفا، مرکز جهانی بهائی، 1985).

<sup>31</sup> برای ملاحظه اعلامیه ای مشترک در خصوص این اجماع به وسیله انجمن بین المللی علمای اجتماعی و رفتاری، رجوع کنید به:

Seville "Statement on Violence, May 16, 1986," in *Medicine and War* 3 (1987).

همچنین رجوع کنید به مباحثه‌های مندرج در

Signe Howell and Roy Willis, "Introduction," in *Societies at Peace: Anthropological Perspectives*, Signe Howell and Roy Willis, eds., (London: Routledge, 1989); Richard Leakey and Roger Lewin, *Origins: What New Discoveries Reveal About the Emergence of Our Species* (London: MacDonald & Jane's, 1977); Gary Becker, "Altruism, Egoism, and Genetic Fitness: Economics and Sociobiology," *Journal of Economic Literature* 14.3 (1976); Howard Margolis, *Selfishness, Altruism, and Rationality* (Cambridge: Cambridge University Press, 1982); Stefano Zamagni, ed., *The Economics of Altruism* (Aldershot, England: Edward Elgar Publishing, 1995); Teresa Lunati, "On Altruism and Cooperation," in *Methodus* 4, (December 1992); Robert Axelrod, *The Evolution of Cooperation* (New York: Basic Books, 1984); Theodore Bergstrom and Oded Stark, "How Altruism Can Prevail in an Evolutionary Environment," in *American Economic Review, Papers, and Proceedings* 83.2 (1993); Steven Rose, R.C. Lewontin, and Leon Kamin, *Not in Our Genes: Biology, Ideology, and Human Nature* (New York: Penguin, 1987); John Casti, "Cooperation: The Ghost in the Machinery of Evolution," in *Cooperation and Conflict in General Evolutionary Processes*, John Casti and Anders Karlqvist, eds., (New York: John Wiley and Sons, 1994); Alfie Kohn, *The Brighter Side of Human Nature: Altruism and Empathy in Everyday Life* (New York: Basic Books, 1990).

<sup>32</sup> Winston Churchill, House of Commons, 11 November 1947.

<sup>33</sup> Francis Fukuyama, *The End of History and the Last Man* (New York: Avon Books, 1993).

<sup>34</sup> مرکز جهانی بهائی، *عالم بهائی ۱۹۹۷-۱۹۹۶* (حیفا: انتشارات مرکز جهانی، ۱۹۹۸).

<sup>35</sup> برای جزئیات بیشتر درباره اصول و روش های انتخابات بهائی، رجوع کنید به:

*Bahá'í Elections: A Compilation* (London: Bahá'í Publishing Trust, 1990).

---

<sup>36</sup> برای جزئیات بیشتر درباره اصول و روش های مشورتی بهائی، رجوع کنید به:

*Consultation: A Compilation* (Wilmette, IL: Bahá'í Publishing Trust, 1980).

<sup>37</sup> به عنوان نمونه رجوع کنید به مباحث مطروحه درباره این موضوع در بیانیه دفتر جامعه بین المللی بهائی در سازمان ملل متحد تحت عنوان «Prosperity - an Oral Statement Presented to the Plenary of the United Nations» [این بیانیه تحت عنوان «رفاه عالم انسانی» به فارسی ترجمه شده است]. همچنین رجوع کنید به: «World Summit for Social Development (Copenhagen, Denmark: 1995) BIC UNO, Statement on Nature (New York: 1988)».

<sup>38</sup> United Nations Institute for Namibia, *Comparative Electoral Systems & Political Consequences: Options for Namibia*, Namibia Studies Series no. 14, N.K. Duggal, ed., (Lusaka, Zambia: United Nations, 1989), pp. 6-7.

<sup>39</sup> Antonio Gramsci, *Selections From the Prison Notebooks of Antonio Gramsci*, Quinton Hoare and Geoffrey N. Smith, eds., (New York: International Publishers, 1971).

<sup>40</sup> Robert Cholmeley, *The Women: Anti-Suffrage Movement* (London: National Union of Women's Suffrage Societies, 1970); Jane Adams, "Better Citizens without the Ballot: American Anti-Suffrage Women and Their Rationale During the Progressive Era," in *One Woman, One Vote: Rediscovering the Woman Suffrage Movement*, Marjorie Wheeler, ed., (Troutledge, OR: New-Sage Press, 1995).

<sup>41</sup> برای نمونه رجوع کنید به:

the Concept of *elective affinity* articulated in Max Weber, *From Max Weber: Essays in Sociology*, H.H. Girth and C. Wright Mills, trans., (Oxford: Oxford University Press, 1946), PP. 62-63 and 284-85.

همچنین رجوع کنید به:

W. Clement, *The Canadian Corporate Elite: An Analysis of Economic Power* (Ottawa: McClelland and Stewart, 1975), pp. 92 and 283-84.

<sup>42</sup> برای نمونه رجوع کنید به:

Ludwick Wittgenstein, *Philosophical Investigations*, G. Anscombe, trans., (Oxford: Basil Blackwell, 1974); Raymond Cohen, *International Politics: The Rules of the Game* (London: Longman 1981); J.S. Ganz, *Rules: A Systematic Study* (Paris: Mouton, 1971).

<sup>43</sup> برای بحثی عمیق تر در این مسأله، رجوع کنید به، «The Paradox of Protest in a Culture of Contest, in» *Peace & Change*, 28 (2003), pp.329-51. از مایکل کارلبرگ.

<sup>44</sup> [حضرت] بهاءالله، لوح مقصود.